

جوراب ساق بلند سفید

و داستان های دیگر

دی. اچ. لارنس

ترجمه: فرید قدمی

سرشناسه : لارنس، دیوید هربرت، ۸۸۵ - ۱۹۳۰ م.

Lawrence, David Herbert

عنوان و نام پدیدآور : جوراب ساق‌بلند سفید و داستان‌های دیگر/ دی. ایچ. لارنس؛

ترجمه فرید قدمی.

مشخصات نشر : تهران : انتشارات مسافر، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری : ۹۶ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۵-۹۴۱۹۲-۳-۴

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : عنوان اصلی: Selected Short Stories.

موضوع : داستان‌های کوتاه انگلیسی - قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده : قدمی، فرید، ۱۳۶۴ - مترجم

رده بندی کنگره : ۱۳۹۳ ج ۲ / PZ۳

رده بندی دیویی : ۸۲۳/۹۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۰۶۲۷۷



انتشارات مسافر

جوراب ساق‌بلند سفید / دی. ایچ. لارنس / مترجم: فرید قدمی

انتشارات مسافر

مدیر هنری و طراح جلد: محسن رزاقی

چاپ و صحافی: فرسیما

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / ۹۶ صفحه / چاپ اول: ۱۳۹۳

تلفن: ۰۲۱ - ۴۴۷۴۵۰۳۱

پست الکترونیک: mosaferpub@gmail.com

هرگونه استفاده از مطالب، طرح جلد، و صفحه‌آرایی کتاب بدون اجازه ناشر ممنوع است.

جوراب
ساق بلند سفید

۱۱	پیشگفتار مترجم
۲۱	جوراب ساق بلند سفید
۵۳	انتخاب دوم
۶۵	سایه‌ای در باغچه رز
۸۳	مراسم تعمید

و همه چیز، و هیچ چیز، و هستی و ناهستی

به تناوب می‌تیند

وقتی که ما سرانجام از حصار سیم‌خاردار «خودت را بشناس» می‌گریزیم

وقتی که دیگر می‌دانیم که نمی‌توانیم بشناسیم،

که تنها می‌توانیم لمس، حیرت و تعمق کنیم، که تلاش مان را بکنیم

و در شادمانی زودرنج و محشر واپسینی آویزان شویم

همان طور که درختچه گل آویز می‌کند،

که می‌آویزد آویز گان بی‌بروای بنفش‌اش را

بعد از شکوفه دادن بسیارش

و شگفتی آهسته فزاینده درختچه‌ای.»

چه ممنوعیت انتشار آثار لارنس در اروپا و امریکا تا دهه ۱۹۶۰ و چه شهرت روبه‌فزونی‌اش در چند دهه اخیر، به عنوان نویسنده‌ای رؤسا، هر دو پیش‌زمینه‌ای بسیار گمراه‌کننده به مخاطب آثارش داده است. مقاله لارنس با عنوان «پورنوگرافی و آبستیتی» (Pornography and Obscenity)، که در آخرین سالیان عمرش نوشته شد، شاید پاسخی باشد به همین برداشت‌های مضحک از نوشته‌هایش که هم‌چنان نیز متداول است. آنچه در این مقاله و شاید در تمام آثار لارنس هویداست، از قضا انزجار او از ابتذال و وقاحت انگلستان و اروپاست.

آنچه لارنس در پی آن است، هماهنگی رماتیک انسان با طبیعت است، با تمام خشونت‌هایی که در آن هست، و البته رابطه انسان با انسان به واسطه طبیعت، و نه از طریق قانون یا قراردادهای اجتماعی. صحنه‌های مغاللات رمان‌های لارنس عمدتاً در دل طبیعت اتفاق افتاده و روایت می‌شوند، در پیوند با گیاهان و درختان و حیوانات. در لحظاتی از داستان «سایه‌ای در باغچه رُز» زن و گل‌های رُز یکی می‌شوند و حشره‌ای هم به جمع‌شان می‌پیوندد، و البته این همه تنها در سایه بازگشت شیخ/دیوانه‌وار عشق امکان می‌یابد. بسیاری از رمان‌ها و داستان‌های

کوتاه و بلند لارنس به نام حیوانات اند: طاووس سفید (*The White Peacock*)، کانگورو (*Kangaroo*)، افعی پردار (*The Plumed Serpent*)، روباه (*The Fox*)، کفشدوزک (*The Ladybird*) و ... - بهترین شعرهای لارنس نیز شعرهایی دربارهٔ حیوانات اند، شعرهایی هم چون «مار» (*Snake*):

«ماری به نهر آب من آمده بود

در روزی گرم گرم

و من بیژامه پوش از شدت گرما

آمده بودم آن جا آب بخورم.

[...]

یک نفر زودتر از من به نهر آب ام آمده

و حالا من، مثل کسی که دوم رسیده، در انتظار

[...]

لارنس نیز هم چون نیچه به خوبی دریافته بود که بشر تنها همان جانور بیچاره‌ای است که «دانشتن را ابداع کرده» و آن چنان غرقه در غرورش شده که حیوانیت و پیوند ناگزیرش با طبیعت را فراموش کرده است.

عاشق یندی چترلی (*Lady Chatterley's Lover*)، بر خلاف تصور عمومی، رمانی است دربارهٔ وفاداری. اما نه وفاداری به قید و بندهایی که جامعه بر پای انسان زده است، بلکه وفاداری به طبیعت و عشقی که درون آدمی موج می‌زند و او را به سمت دیگری سوق می‌دهد. توقیف چند دهه‌ای این رمان در بسیاری از ممالک غربی و از جمله زادگاه نویسنده‌اش، انگلستان، گویی نشان از ترس و تنفر حاکمان غربی از «عشق» داشت. لارنس در همان مقاله «پورتوگرافی و آبسنتی» اولاً نشان می‌دهد که چگونه این مفاهیم در طول زمان تغییر کرده و دستخوش تفسیرهای متنوعی شده‌اند، چنان که برای مثال، هم‌لت شکسپیر در دوران خودش اثری هنجارشکن تلقی می‌شده، اما امروز به راحتی برای ما قابل پذیرش و حتی

متعالی است، اما برخی آثار آریستوفان که در زمانه خودش یکسره پذیرفتنی بوده، امروز ممکن است وقیح خوانده شود؛ ثانیاً تأکید می‌کند که از قضا آنچه به‌واقع پورنوگرافیک و مبتذل است، بی‌هیچ مشکلی در جامعه پذیرفته و حتی تبلیغ می‌شود، اما آنچه متعالی و رهایی‌بخش است، برچسب وقاحت خورده، کنار گذاشته می‌شود. شاید برتولت برشت نیز، چندین دهه بعدتر، همان حرف لارنس را به‌گونه‌ای دیگر زده است: آنچه فرم ندارد مبتذل است.

میل و مرگ هر دو غرایزی طبیعی‌اند که در اقتصاد صرفه‌جویانه مدرن محلی از اعراب ندارند، چرا که هر دو ولخرجانه‌اند و در هر دو چیزی خرج می‌شود. باتای خورشید را به عنوان نمونه‌ای اعلا از اقتصاد ولخرجانه مثال می‌زنند، که می‌سوزد و می‌سوزد، اما عمده انرژی‌اش هدر می‌رود، شاید در مقام همان هدیه‌ای که دریدا می‌گوید، نوعی جنون از منظر نظم موجود. در آیین‌های کهنی که لارنس و باتای هر دو از آن‌ها سخن گفته‌اند، خبری از اقتصاد صرفه‌جویانه نیست، بلکه ولخرجی و اهدا (به ایزدان، به طبیعت، به انسان‌های دیگر) است که منزلتی قدسی می‌یابد. لارنس در رمان افی پردا از آیین کهن کوتزال کواتل (Quetzalcoatl) در مکزیک سخن می‌گوید و از زبان دُن رامون به ضرورت احیای آیین‌های کهن اشاره می‌کند. لارنس بر این نکته تأکید می‌کند که آیین‌ها و مذاهب باید لحظهٔ اینک را دریابند، نه آن که از آینده سخن بگویند.

بنیادی‌ترین نقد باتای بر هگل نادیده گرفتن حیوانیت انسان است؛ از نگاه باتای امر قدسی زمانی ظهور می‌کند که بشر ممنوعیت‌های جسمانی‌ای را که برای نفی حیوانیت‌اش وضع کرده بود، به یک‌باره می‌شکند و خودش را به جهان مادی و طبیعت پیوند می‌زند. در داستان «انتخاب دوم» لارنس، فرانسیس با کشتن یک موش کور گویی حیوانیت خودش را نفی می‌کند تا به عنوان انسانی اجتماعی آمادهٔ ازدواج شود. بزرگ‌ترین نقد لارنس به انسان مدرن نیز همین است: او فراموش کرده که حیوان است و ارتباطی ذاتی با طبیعت و ماده دارد؛ هم‌چون کلیفور، همسر لیدی چترلی، در رمان عاشق یددی چترلی که خالی از هر گونه شور جسمانی و درکی از

طبیعت است؛ اما لیدی چترلی، همزمان با خروج از قراردادهای اجتماعی، خواهان برقراری پیوندی محکم با طبیعت و احضار عشق جسمانی و قدسی‌اش است؛ الونا هافتون در رمان دختر گمشده (*Lost Girl*) نیز در جست‌وجوی همین پیوند با جهان مادی و جسمانی است که به زندگی موجود و متعارف اجتماعی‌اش پشت پا می‌زند. قوانین طبیعت خشن و غیر قابل پیش‌بینی، اما قوانین اجتماعی سرد و خشک و از پیش معین است. رمان نیز از نگاه لارنس خصلتی طبیعی دارد: خشن و غیر قابل پیش‌بینی؛ چراکه انسان همین‌گونه است: پیچیده در امیالی ناموزون با سرچشمه‌هایی گنگ. رمان یا داستان، هم‌چون رابطه میان دو انسان، یکسر نامنتظره و پر از کشمکش است. لارنس روایت‌گر همین پیچیدگی‌های عواطف و امیال است، و نه توالی رویدادها. آثار او را باید آهسته خواند و برای بازشناسی میل درشان غور کرد. داستان «جوراب ساق بلند سفید» با نمایش همین پیچیدگی‌ها، تناقضات و بازی میل است که مخاطب را شگفت‌زده می‌کند. زبان لارنس، از همین رو، پیچیده و عاطفی است و وبرجینیا ولف او را «شیفته عباراتی مبهم و مبدع اصطلاحاتی نو» در زبان انگلیسی می‌داند.



دی. اچ. لارنس یازدهم سپتامبر ۱۸۸۵ در دهکده معدنی ایست‌وود در ناتینگهام‌شایر انگلستان متولد شد: فرزند چهارم و پسر سوم یک معدن‌چی بی‌سواد و خانم معلمی نسبتاً فرهیخته. پدرش، آرتور جان لارنس، مردی خشن بود که هم‌چون پدر داستان «مراسم تعمید» اصرار داشت با همان لهجه شهرستانی غریب‌اش حرف بزند؛ و مادرش، لیدیا، معلمی بود که به خاطر مشکلات مالی خانواده ناچار شده بود در یک کارخانه تورسازی کار کند. تأثیر زندگی معدن‌چیان بر داستان‌های لارنس بسیار مشهود و شاید بتوان او را نخستین نویسنده انگلیسی دانست که از زندگی این کارگران نوشته است. زندگی در ناحیه‌ای صنعتی اندک‌اندک نگاه لارنس جوان را به روی فاجعه ماشینی‌زمی که در انتظار انگلستان و جهان بود نیز گشود و در نهایت او را به یکی از منتقدان (دشمنان؟) سرسخت مدرنیسم بدل کرد.

لارنس بین سال‌های ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۸ در مدرسه‌ای شبانه‌روزی، که امروز به نام خود او شده است، درس خواند و سپس با بردن بورس تحصیلی راهی دبیرستان ناتینگهام شد. در ۱۹۰۱ دبیرستان را ترک کرد و در کارخانه هیوود به عنوان منشی زبردست مشغول به کار شد، اما پس از سه ماه به خاطر ابتلا به ذات‌الریه کارش را ترک کرد (برادر بزرگ‌ترش از همین بیماری جان سپرده بود). در همان مدت نقاقت به مطالعات بیشتری روی آورد و بسیار تحت تأثیر شاعران بزرگ رماتیک، هم‌چون بلیک و شلی، قرار گرفت. در همین زمان، نخستین عشق نیز به سراغ‌اش آمد و با جسی چیمبر آشنا شد، همان دختری که لارنس اولین شعرهای عاشقانه‌اش را برای او نوشت و او هم شعرهای لارنس را برای نشریه معتبر اینگلیش ریویو فرستاد، تا فوردمادوکس فوردم بخواند و در نوامبر ۱۹۰۲ منتشرشان کند. بعدها که لارنس صلاویس سفید را نوشت، این مادوکس فوردم بود که ترتیب انتشارش را داد و بدین ترتیب، نخستین رمان او در ژانویه ۱۹۱۱ منتشر شد، تنها اندکی پیش از مرگ مادرش.

بین سال‌های ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۶ لارنس به عنوان معلم کارآموز در بریتیش اسکول ایست‌وود، همان مدرسه‌ای که خانم معلم داستان «مراسم تعمید» درش درس می‌دهد، مشغول به کار بود. در ۱۹۰۶ وارد دانشگاه ناتینگهام شد؛ دو سال بعد مدرک معلمی‌اش را گرفت و در جنوب لندن مشغول به کار شد و تا ۱۹۱۲ در آن‌جا به تدریس پرداخت. داستان «جوراب ساق‌بلند سفید»، که به نخستین داستان ماندگار لارنس بدل گشت، در ۱۹۰۷ نوشته شد. دومین رمان لارنس، حریم‌شکن (*The Trespasser*)، نیز در ماه می ۱۹۱۲ به بازار آمد.

لارنس سرانجام، خسته از معلمی و ترسان از ابتلا به سل، بر آن شد تا در جست‌وجوی کاری بهتر به دیدن استادش در دانشگاه ناتینگهام برود؛ فکرش را هم نمی‌کرد که آن‌جا فریدا فون ریختوفن را ببیند و فقط چند هفته بعدتر با او به اروپا بگریزد. فریدا زنی اشراف‌زاده و آلمانی بود و لارنس را با خود به املاک خانوادگی‌اش در آلمان برد. یک سال بعد، در ۱۹۱۳، سومین رمان لارنس، پسران و عشاق

(*Sons and Lovers*) منتشر شد و او را به شهرت رساند. فریدا که یازده سال بزرگ‌تر از لارنس و مادر سه فرزند بود، در ۱۹۱۴ از شوهرش طلاق رسمی گرفت و با لارنس ازدواج کرد. در همین ایام، لارنس در کار نوشتن رمانی به نام خواهران (*The Sisters*) بود که بعدها به صورت دو رمان مستقل منتشر شد: رنگین کمان (*The Rainbow*) و زنان عاشق (*Women in Love*). ازدواج لارنس با فریدا به شدت از سوی جامعه منفور می‌نمود: ازدواج یک انگلیسی با یک آلمانی در حالی که دو کشور مشغول جنگ بودند، ازدواج پسری کارگر با زنی اشرافی و بزرگ‌تر از خودش و... .

جنگ جهانی اول که در ۱۹۱۴ درگرفته بود، تا ۱۹۱۸ ادامه داشت و لارنس و فریدا این مدت را در انگلستان سپری کردند، اما پس از پایان جنگ راهی آلمان و سپس ایتالیا شدند. پیش از ترک انگلستان، رمان رنگین کمان در ۱۹۱۵ منتشر و بلافاصله توقیف شده بود. زنان عاشق هم نوشته شده اما هنوز منتشر نشده بود، تا آن‌که به سال ۱۹۲۰ در نیویورک منتشر گشت.

در ایتالیا، لارنس رمان دختر گمشده و مطالعاتی در ادبیات آمریکا (*Studies In Classic American Literature*) را می‌نویسد. والت ویتمن امریکایی بسیار او و شعرش را تحت تأثیر قرار داده است. اگرچه لارنس، بر خلاف ویتمن و بیشتر شبیه نیچه، نگرشی یکسر غیر دیالکتیکی به مدرنیته دارد، اما گشودگی و همدلی ویتمن نسبت به هر آنچه که زنده و پویاست، لارنس را برمی‌انگیزاند. لارنس، در فصل هفتم کتاب‌اش، ویتمن را شاعر «همدلی» (*Sympathy*) می‌خواند. از نگاه او همدلی رابطه‌ای دوسویه و معنای آن «احساس کردن با» است، در حالی که «نیکوکاری» (*Charity*) پیکانی یک‌طرفه است که هیچ‌گاه جهت‌اش عوض نمی‌شود و به معنای «احساس کردن برای» است. لارنس شعر «ترانه جاده باز» ویتمن را می‌ستاید و از آن پس، خود نیز راه گشوده‌اش را پی می‌گیرد و تا پایان عمر یکسره در سفر است؛ به اروپا، استرالیا، آمریکا، مکزیک و... . رمان عصای آرون (*Aaron's Rod*) متأثر از مشاهدات او در فلورانس در ۱۹۲۲ نوشته شده است و

می‌توان به راحتی میل پُرسه‌زنی در بیرون از انگلستان بی‌روح و کسالت‌بار را در نویسندگانش حس کرد.

لارنس و فریدا سرانجام در فوریه ۱۹۲۲ به استرالیا می‌روند و لارنس در آن‌جا رمان کدگورو را می‌نویسد. استرالیا طبیعتی بکر و وحشی داشت که لارنس را به هیجان می‌آورد. آن‌ها سپس به آمریکا و مکزیک می‌روند و در مکزیک لارنس بسیار تحت تأثیر آیین باستانی کوتزال کواتل قرار می‌گیرد و رمان پُر رمز و راز افقی پرده را می‌نویسد. بیماری لارنس شدت گرفته و ناچار به ترک مکزیک می‌شود. از ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸ را بیشتر در ایتالیا سپری می‌کند، اما این دوره برای رمان‌هایش دوره بازگشت به خانه است، چراکه او بار دیگر از انگلستان می‌نویسد، این بار از لیدی چترلی و عاشق‌اش. عشق لیدی چترلی آخرین و بی‌گمان مشهورترین رمان لارنس است، که سه نسخه نسبتاً متفاوت از آن وجود دارد که همین نسخه‌ای که نام‌اش رفت، مشهورترین آن‌ها است.

لارنس آخرین سالیان زندگی‌اش را در فرانسه سپری می‌کند و در چهل و چهار سالگی، به تاریخ دوم مارس ۱۹۳۰، در شهر وانس در جنوب فرانسه می‌میرد. بعد از مرگ او، فریدا ازدواج کرده و به همراه شوهر سوم‌اش به تائوس مکزیک می‌رود و پس از مدتی خاکستر لارنس را هم به آن‌جا می‌برد تا در معبدی در میان کوه‌های نیومکزیکو دفن شود.



اگرچه شهرت لارنس مدیون رمان‌های شگفت‌انگیزش است، اما بی‌گمان اگر این رمان‌ها را نیز نمی‌نوشت، امروز به خاطر داستان‌های کوتاه و بلندش همچنان شهرتی جهانی داشت. او شاعر، نقاش، نمایشنامه‌نویس و منتقد نیز بود و درباره هر یک از این ابعاد وجودش می‌توان بسیار سخن گفت، اما نه در این یادداشتی که تنها قرار است مقدمه‌ای بر ترجمه چند داستان از او باشد.

داستان‌های این کتاب متعلق به اولین دوره نویسندگی لارنس‌اند که همگی، به شکل کتاب، برای نخستین بار در کتاب افسر پروسی و داستان‌های دیگر به

سال ۱۹۱۴ منتشر شده‌اند. این کتاب همچنان محبوب‌ترین کتاب لارنس در میان
مجموعه داستان‌های کوتاه‌اش برای اغلب مخاطبان است.

فرید قدمی

تهران، فروردین ۹۳

www.ketab.ir